

خلاصه سخنرانی

آقای محیط طباطبائی

درباره

سهم اصفهان

در تمدن و فرهنگ ایران

پرتال جامع علوم انسانی

در تاریخ

۴۹۱۲۱۰

سه‌م اصفهان در تمدن و فرهنگ ایران

جناب آقای رئیس دانشگاه ، استادان ارجمند ، دانشجویان عزیز ،
همشهریان محترم ، ایکاش جناب آقای دکتر نواب در تمهید مقدمه این سخن
کوتاه نمی آمدند و مجال بیشتری برای مزید استفاده همگی از بیانات نغز و
پرمغز و صدای گوشنواز ایشان میسر میشد .

در ازای بذل تفقدی که نسبت به این ناتوان فرمودند عرضی ندارم جز
اینکه بگویم خداوند به ایشان و نظائر ایشان در این شهر طول عمر برای ادامه
خدمت به مردم کرامت فرماید .

پیش از ورود در اصل مطلب خود را موظف میدانم از این حسن ظنی
که اولیای محترم دانشگاه اصفهان نسبت به این جانب با ایفاد دعوت برای
ایراد خطابه اظهار فرموده اند قدردانی کند، زیرا دعوت به خدمت هم مانند انجام
خدمت کاری در خور قدردانی است . سخن از اصفهان برای مردم اصفهان در
شهر اصفهان جسارت می خواهد و کاری همسنگ تجارت سر مه و نقل این متاع
از خارج بداخل بسودای سود است که از قدیم هم مورد خرده گیری قرار
گرفته است .

تصور نمیکنم در مطالبی که امروز در این محضر شریف بر حضار محترم عرضه میشود چیزی وجود داشته باشد که برای ایشان نامعروف و نامعلوم باشد و تنها نکته‌ای که در این عمل شاید منظور افتد همانا شکل تنظیم و ترتیب و عرض مواد است که همچون شکل چیدن سفره غذا ممکن است اشتها و یامیل به پژوهش را در شنوندگان و بینندگان برانگیزد.

با وجود این سهولت و فسحت میدان قبولی که درباره موضوع گفتار ما درباره اصفهان وجود دارد نباید از تصور این دشواری دریغ ورزید که سخن از نصف جهان گفتن همه مشکلات متصور از معرفی جهان را از حیث کیفیت همراه دارد و به فرض اینکه سخن از نصف جهان نیمی از دشواری و سنگینی بار جهان را هم داشته باشد با توجه به فسحت زمانی که از هزارها سال قدیمتر بوده و شواهد و اسناد مربوط بدان در زیر توده‌های رسوب زاینده رود و یا در دل افسانه‌های دیرینه‌ای جای دارد که از دیده مشاهده و مطالعه بدور افتاده است، میزان اشکال گفتگو درباره اصفهان تاریخی و جغرافیائی خاطر نشان میگردد. این روزها سخن از دوهزار و پانصدمین سال انجام سلطنت کوروش میرود و این رقم در سلسله ارقام تاریخی خالی از قدمت و اهمیت زمانی نیست ولی قدمت اصفهان از دوران سلطنت مادها که یک قرن پیش از کوروش هم شالوده حکومت و احد آریائی را در ایران ریختند پیش‌تر میرود و وجود آن در روزگار تجاوز آشوریها مسبوق به سابقه میتواند قرار گیرد. (۱)

۱- تصور میکنم قدیمترین مهاجران یهودی در عهد استیلای آشور بر فلسطین و ماد باصفهان نقل مکان کرده باشند و داستان انتقال در عهد بخت‌النصر نمیتواند اساس داشته باشد زیرا دولت ماد در آن زمان واحد مستقلی هم‌نای بابل بود و نمیتوانست به دلخواه بابلیها محل نزول اسرای جنگی قرار گیرد.

توجه به محل طبیعی اصفهان که در کنار زاینده رود از برکت آب گوارا و خاک مرغوب و هوای مطبوع برخوردار بوده قدمت وجود آنرا مانند شهرهای ری و شوش و همدان در تاریخ ایران قدیم تا پیش از عهد مادها جلو میبرد .

شناسائی کهنگی این چهار شهرما را از دوران تاریخی «به ماقبل تاریخ» میبرد تا در آن عرصه مبهم و تیره به کیفیت تحولاتی که نصیب این مکانهای دیرینه شده پی ببریم و به کمک سنگها و سفالهای ساده و منقش از گذشته بی سروه این شهرها حسابی برگیریم .

بدیهی است هیچ شهری در همان نقطه ابتدائی شروع به عمران خود محدود و مقید نمی ماند و به اقتضای تأثیر عواملی پیش و پس می رود . مثلا آثار ری باستان را در همه تپه هائی که از چشمه علی تا چاله طرخان در دو سوی زاویه حضرت عبدالعظیم پراکنده است میتوان بدست آورد و شوش هم با وجود تمرکزی که در نقطه معینی داشته ، در پیرامون خود دایره ای گسترده که وسعت آن در طی اعصار و قرون تغییر می پذیرفته است .

اما اصفهان گذشته ای متحرکتر و متحولتر از ری و شوش داشته و در امتداد زاینده رود از دل کوهسار فریدن تا کنار گودال گاوخانی (گاوخونی) نقل مکان کرده است .

بدیهی است از روزی که پای آدمیان به اراضی مجاور این رودخانه رسیده و در آنجا مسکنی برای خود برگزیده اند دیهی و شهری بوجود آمده که اگر به نام اصفهان هم خوانده نمیشده ولی تاریخ اصفهان را بوجود خود مشغول میکرده است .

نکته ای که باید در نظر گرفت این است که تحول مرکز جمعیت منطقه

گویا از مصب زاینده رود آغاز شده و در امتداد جریان رود بسوی کوهستان تغییر مکان یافته است. بهر صورت از داران فعلی تا قجه ورستان کنونی میتوان آثار اصفهان باستانی را در دو سوی زاینده رود در زیر خاکهای آب-آورد که متدرجاً سطح زمین را پوشیده است یافت و این مسافت از صد کیلو متر تجاوز میکند.

آنچه که اصفهان را در میان شهرهای باستانی کشور ما امتیاز می بخشد استمرار عمران و بقای آثار مهمی از دوره های مختلف عمران آن است. چنان-که اگر همه آثار باستانی پراکنده در داخل ایران فعلی را از حیث کمیت و کیفیت و ارزش فنی با آثار موجود در قلمرو اصفهان مقایسه کنیم ارزش آنچه در این یک ناحیه بجا مانده اگر بیش از همه آثار دیگر نباشد کمتر نخواهد بود. ارزش بیمانند این آثار باستانی کفه اهمیت باستانی و تاریخی اصفهان را خیلی سنگین میکند و نشان میدهد عوامل مؤثر در تولید این آثار در روز خود شهری که مَوَ لِدومجمع اینگونه اثرها اتفاق افتاده عظمت و اهمیت خاصی میبخشیده است و بدین مناسبت توجه به گذشته چنین سرزمین گرانقدری برای تاریخ کلبی ایران و تاریخ عمومی هنر جهان و برای پژوهندگان معاصر بسیار لازم و معتبر شناخته میشود.

چنانکه میدانید تاریخ کشور ما تا آغاز غلبه اردشیر ساسانی بر اردوان اشکانی از وجود اسناد محلی معتبر و شناخته شده به سببی که کیفیت آن بر ما درست معلوم نیست محروم مانده است. تا آنکه در روزگاری مقارن سقوط دولت ساسانی داستانهائی از گذشته این بوم و بر و مردم آن گرد آمد و نام خداینامه گرفت. این خداینامه در صده دوم هجری چندبار بزبان عربی نقل شد و این ترجمه ها مصدر همه روایات تاریخی بوده که از تاریخ طبری تا

ناسخ التواریخ مردم ایران را بخود مشغول میداشت، این داستانهایی اصفهان را به پیشدادیان نسبت داده و نخستین ویرانی آن را از افراسیاب دانسته و بعد کیقباد را بانی تازه اصفهان شمرده است. در دوره پادشاهی هما دختر بهمن عمران شهر به کمال خود رسید و آتشکده فراز تپه آتشگاه را از بنای هما شمرده‌اند. در روایات زردشتی که بموازات اینگونه منابع بومی تاریخی تدوین شده چیزی بیش از آنچه در روایات مختلف از خداینامه وارد است نبوده که در باره گذشته اصفهان از آنها استفاده‌ای برده شود.

تا آنکه تدوین و تنظیم تاریخ ایران پس از وقوف بر مدارك یونانی که اکتشافات تاریخی و اسناد نویافته آنها را تأیید و تصدیق میکرد وارد مرحله جدیدی شد و بجای آنکه از اوستا و خداینامه داستانی تاریخی گرفته شود همه به سراغ نویسندگان یونانی و رومی و ارمنی و سریانی رفتند که نوشته‌های نو-یافته و نوخوانده بابلی و آشوری و عیلامی و مصری و پارسی باستانی آنها را تأیید میکند و فی الواقع تاریخ ایران قبل از ساسانی در اثر این تغییر جهت نقل بدوگونه اساطیری و تاریخی تقسیم گردید.

وضع اصفهان را بر طبق اسناد داستانی عرضه داشتیم و اینک باید گذشته این شهر را در اسناد تاریخی که عموماً از مأخذ خارجی گرفته شده نگریم. اسم اصفهان در روایات یونانی اسفدانا ذکر شده که بالفظ اصفهان و اسپاهان خالی از شباهت و قرابت نیست در تاریخ های مربوط به اسکندر و جغرافیای استرابون آن را گابی و گاب نوشته اند که با گاو و گوی و جی که نام دیگر اصفهان یا بخشی از اصفهان بوده است قرابت مخرَج تلفظ پیدا میکند. همین کلمه گاب و گو به نام گاوخانی یا گوخونی که محل گرد آمدن و تبخیر آب زاینده رود است اطلاق می شود. گاوخانی یا گوخونی یعنی قنات گو

و چنانکه میدانیم هنوز لفظ **خانی** به معنی قنات در لهجه های مختلف ایرانی باقی است .

در تهران محله ای قدیمی وجود دارد که آن را قنات آباد و خانی آباد می گویند شاید همین اسم گو و گاو و گاب بوده که با اندکی تغییر در وضع ادای **خاف** و نقل آن به **کاف** به نام کاوه آهنگر قهرمان معروف اصفهان ریشه داده باشد همانطور که پردکان ، پریدن و فریدن هم با اسم فریدون قهرمان دیگر داستان کاوه و ضحاک از حیث بنیاد لفظی بی مناسبت نیست .

وقتی اسکندراز پاسارگاد بسوی شمال میرفت بامحل مستحکمی روبرو شد که پردگان یا پرتکان یا پردیکان به اختلاف ضبط در متون یونانی آورده اند و پس از آنکه بر این دژ استوار چیره شد راه خود را در تعقیب داریوش سوم ادامه داد .

چنانکه میدانیم پس از **مرك** اسکندر گروهی از یونانیان در نقاط مختلف کشور پهناور ایران سکونت اختیار کردند و برخی از شهرها نام یونانی بخود بر بست و نسبت بنای برخی شهرها را هم به اسکندر میدادند اصفهان هم یکی از آن شهرهای دیرین است که بنای جدید آن را به اسکندر نسبت دادند . لازم نبود که اسکندر شهری را از نو بسازد و آن را بنام خود اسکندریه بنامد همین قدر کافی بوده است که عده ای یونانی در کنار یکی از شهرها اقامت اختیار کنند و آن را اسکندریه یا آپامه بنامند . شماره اینگونه محله ها به هفتاد محل میرسید که بعد از زوال نفوذ یونانی ، نام این محله ها با شخصیت یونانیان ساکن آن در کشاکش امواج تاریخی محو شد و دیگر کسی از هرات و دشت میشان و اصفهان بنام اسکندریه یاد نکرد . در دوره اشکانی که اداره مملکت بصورت خود مختاریهای محدود محدود معینی در آمده بود شاید اصفهان هم

در چهار چوب محدودی از این اداره آزاد برخوردار بوده و وقوع آن در فاصله دو کشور ماد و پارس قدیم بدان کیفیت خاص مشترکی میبخشید که در آن برای هر دو عنصر مادی و پارسی موقعیت ممتازی منظور بوده است .

شاید داستان قیام کاوه که نامش از نام کهنه جی (گاب ، گاو) مقتبس بوده و جنک او با ضحاک یا آژی دهاک که صورتی از آستپاز مادی پنداشته میشود و نشانیدن فریدون که با پردگان نام کهن اصفهان قرابت لفظی دارد بجای آژدیهاک کنایه‌ای از کشمکش مادی و پارسی در حوزه اصفهان و غلبه عنصر پارسی باشد .

بهر صورت ابهام وضع تاریخی محل در دوران متمدنی حکومت اشکانی اقتضای مزید تحقیق در آثار باستانی میکند ، باشد که بر این وضع نامعلوم فروغی بیفکند .

نکته‌ای که میتواند ما را بوضع خاص اصفهان در آن زمان آشنا سازد غیر از آنچه درباره مقابله اسکندر با محل مستحکمی در این محل گفته شد وجه تسمیه ای است که در روایات بومی برای اصفهان قائل شده‌اند و آن را شهر سپاهان خوانده‌اند و سپاهان را منسوب به سپاه و لشگر پنداشته‌اند .

باید در نظر داشت که سپه ریشه اسپهان در زبان فارسی محلی دو اصل داشته است: یکی اسپه و اسپاک که به کلمه سک ریشه لفظی و معنوی میدهد و دیگری سپاه است که مفهوم دسته جنگجوی مسلح را می‌رساند . تصور میکنم در اشتقاق اصفهان از ماده دوم تردیدی نباید کرد . شاید در عصر مجهول اشکانی که بداندیشی دشمنان‌شان ما را از مفاخر عصر ایشان بی‌خبر ساخته است اصفهان مرکز تجهیزات و جمع‌آوری سپاه و تنظیم امور لشگری ایران بوده است و قرینه برتأیید چنین فرضی همانا انفاقی است که در نیمه اول صدۀ

چهارم هجری رو داد و بخشی از بنای سرپوشیده محکم سارویه فرو ریخت و از درون آن مقدار زیادی اوراق پوست نوشته بدست آمد و آنها را به بغداد فرستادند. ابن ندیم کتابشناس معروف و مؤلف فهرست مشهور که در بغداد بسر میبرده این اوراق را دیده راجع بآنها و در کتاب خود نوشته است که ابن عمید دیلمی وزیر رکن الدوله آنها را به بغداد فرستاد و برخی از مترجمان عیسوی دستگاه خلافت آنها را ترجمه کردند و معلوم شد این اسناد مشتمل بر سازمانهای لشگری و جیره و مواجب سپاهیان بوده است. وقوف مترجمین کتب طبی یونانی در بغداد بر خط و زبان این نوشته‌های نویافته قرینه‌ایست بر آنکه این اسناد به خط و زبان یونانی و متعلق به روزگار اشکانیان پارسی بوده است که حتی سکه‌های خود را هم به این خط و زبان منقش میساختند و این قرینه تأیید میکند که در عهد اشکانی اصفهان شهر سپاهیان بوده و در کنار صحرای کویر مرکزی ننگهان خط هجوم طوایف ساکائی بوده که در جهت شرقی این صحرا سیستان را سرپل حمله خود به جهات دیگر قرار داده بودند. هجوم بلوچها و تاخت و تاز ترکمنها به حدود ولایت اصفهان تا قبل از دوران مشروطه که در ضلع غربی این دشت شور و خشک قرار دارد نشان میدهد که اینان از شمال و جنوب شرقی بطرف مغرب پای خود را بر جای پای ساکاهای قدیم مینهادند.

تصور میکنم سخن از اصفهان به روزگاری که هیچگونه سند معتبر داخلی در باره آن به زبانی ایرانی و منبعی بومی در دست نداریم همینقدر کافی باشد و بهتر آن است به دوره‌ای پردازیم که از حوادث آن مدارك کتبی در دست است، یعنی بعد از اسلام.

مسلمانان وقتی به اصفهان رسیدند بامردم شهر قرارداد صلحی منعقد کردند

که بر مبنای آن مردم با پرداخت مالیات مقرر در شئون زندگانی شخصی خود از آزادی عمل برخوردار بودند .

معلوم است در حین ورود مسلمانان اصفهان آن اهمیت دیرین خود را از دست داده بود و بجای شهر واحد روستاها و دیه‌های بزرگی در محل وجود داشت که قسمتی از آن بمناسبت سکونت مهاجرین قدیم یهودی یهودیه خوانده میشد و این قسمت از شهر بود که بعد از غلبه اسلام وسعت یافت .

وضع طبیعی شهر که رابط میان شمال و جنوب و غرب ایران محسوب میشد بدان اهمیت تازه بخشید و تا صده چهارم که کار اداره آن بستگی بخلفا داشت این رشد و نمو محدود بود تا آنکه مرد آویج درصدد برآمد که آنجا را پایتخت خود قرار دهد. مرد آویج کشته شد ولی سران بویه که در خدمت او بودند بدان توجه خاص مبذول داشتند و اصفهان در روزگار حکومت رکن الدوله دیلمی شهری وسیع و محصور و دارای ابنیه مهم گردید وقتی رکن الدوله به‌ری آمد پسرش مؤیدالدوله را با وزیر او صاحب عباد در اصفهان گذارد که دنباله کار عمران را گرفتند . بعدها که ابن عباد به ری انتقال یافت و وزارت فخرالدوله را برعهده گرفت باز نظر خود را از اصفهان برداشت و حتی پس از مرگ هم جسد او را بدان شهر بنا بوضعیت او منتقل ساختند .

پس از مرگ فخرالدوله که ابوعلی سینا عهده دار وزارت شمس الدوله پسرش گردید و درهمدان اقامت گزید طولی نکشید که ناگزیر گردید به اصفهان بگریزد و به ابن جعفر کاکویه پیوندد که با مادر مجدالدوله و شمس الدوله نسبت داشت و رود ابن سینا به اصفهان این شهر را که از مدتی بدین طرف از نظر اجتماعی و اقتصادی روبرو پیشرفت بود مرکز علمی مهمی ساخت و گروهی از حکما و علمای عصر در پیرامون ابن سینا گرد آمدند و پس از آنکه چراغ حکمت و معرفت در اثر تعصب ترکان سلجوقی و غزنوی در خراسان روبرو خاموشی میرفت

مرکز اصفهان عناصر برگزیده جویای دانش را به خود جلب کرد و پس از مرگ ابن سینا این چراغ روشن بماند چنانکه در عهد سلطنت ملکشاه بار دیگر بهانه‌ای برای جلب علما، از خراسان فراهم آمد و بهانه کبیسه و رصد اصفهان مرکز علمی شایسته‌ای گردید. شاگردان ابن سینا در این شهر به افاضه فیض پرداختند و حکمت سینوی را که قرن‌ها بر شرق و غرب عالم مستولی بود از راه تدریس و تألیف و تحریر انتشار دادند.

بهمیناربن مرزبان از شاگردان او که در اصفهان بسر میبرد در این راه خدمتی ارزنده انجام داده و با تربیت ابوالعباس لوکری بار دیگر میراث فلسفه را از اصفهان به خراسان بازپس فرستاد.

اصفهان در احیای جشن سده و نوروز باستانی در این جزء از زمان نقش مهمی را ایفا کرد. چنانکه میدانیم مرداوینج برای برگزاری جشن سده از همه وسائلی که بدان میتوانست جلوه بیشتر ببخشد استفاده کرد و پرندگان هوا را همچون چرندگان صحرا از آتش و سوزش آن بی‌نصیب نگذاشت و این رسم بعداً در دولت غزنوی و سلجوقی هم مورد قبول و عمل قرار گرفت و از بغداد تا غزنه همه جا تشریفات جشن سده یا سدف با تکلف خاصی برگزار میگردید.

جشن نوروزی که در نقطه اعتدال ربیعی همواره برگزار میشد و از تحولات مربوط به تاریخ یزدگردی پیروی نمیکرد اختصاص به شهر اصفهان داشت که از حساب سال و ماه کشاورزی تنها تبعیت مینمود.

ملکشاه سلجوقی که در دوران ولیعهدی خود مدتی رادر اصفهان زیسته و از تمتعات مربوط به جشن نوروز در آغاز بهار برخوردار شده بود وقتی دید که حساب تاریخ یزدگردی دارد نوروز را از نیمه اسفند به سوی بهمن میبرد و واجد آن کیفیت خاص اصفهان نیست فرمانی صادر کرد و منجمان کشور را

مکلف به تثبیت نوروز در موقع اعتدال ربیعی کرد، عبدالرحمن خازنی در شهر مرو این کار را به نحو احسن انجام داد و کیسه معروف به ملکشاهی آغاز تاریخ جدیدی شد که بعدها در اثر فراموش شدن اوضاع و احوال روز، تغییر اسم و کیفیت داد و به اشخاص دیگری منسوب گردید. پس این نوروز آغاز بهاری که از عهد ملکشاه تا عصر ما معروف بوده و از دوره شاه عباس بدین طرف که صورت عید رسمی دولت را پیدا کرده و ثالث عیدین اسلامی به سبب تطابق آن با روز واقعه غدیر در سال حجة الوداع، شناخته شده است وجود تازه و نیرومند خود را به اصفهان مدیون است که ملکشاه را تشویق به تثبیت آن کرد و شاه عباس را پس از نقل پایتخت و ادار به رسمی ساختن آن نمود.

این رسمی شدن نوروز در نقطه اعتدال طبیعی مقدمه آن قرار گرفت که میرزا عبدالغفار اصفهانی معروف به نجم الدوله در صدد تطبیق تاریخ شمسی و قمری بر آید و سالهای هجری شمسی را به موازات سالهای قمری وارد تاریخ و تقویم متداول کشور کند. چنانکه در وقت وضع قانون محاسبات همان سال شمسی هجری مورد تصویب مجلس شوری قرار گرفت. تا از اشکالات مالی اتفاقی بکاهد. اگر این امر هم که به تثبیت نوروز کمک ضمنی میکرد در شهر اصفهان اتفاق نیفتاده ولی بوسیله منجمی اصفهانی صورت گرفته است.

اصفهان بعد از مرگ ابن سینا هرگز از درس و بحث فلسفه تهی نشد و با وجود غلبه افکار شافعی و حنفی در صده ششم و هفتم باز این میراث حکمت محفوظ ماند و شمس الدین ابوالثنا محمود اصفهانی را در آغاز صده هشتم مینگریم که فروغ فلسفه و حکمت را با خود به مصر و شام منتقل ساخت.

اصفهان در دوره صفویه بار دیگر آن رونق دیرین را از سر گرفت و میرداماد و ملاصدرا و بعدها در اوایل قاجاریه ملا اسماعیل و ملا علی نوری و میرزا حسن

پسر او از ناقلان حکمت مشائی و اشراقی به مدرسه طهران و سبزواری به -
شمار می آیند .

مرحوم ملا محمد کاشی و میرزا عبدالجواد از معروفترین استادان فلسفه و ریاضیات این قرن بودند پدرم که از شاگردان هر دو تن بود بواسطه متار که و انصراف خاطر از تعقیب علوم فلسفی و ریاضی پیش خود تصور میکرد که فلسفه و ریاضی به آن دو استاد در ایران خاتمه یافته در صورتیکه هرگز کار پیشرفت دانش در عالم متوقف نخواهد شد .

اصفهان در قرنهای دوم و سوم و چهارم هجری مرکز مهمی برای علوم اسلامی متداول روز بود . ابن حبان در صده چهارم هجری کتاب مبسوطی در اخبار روات و حفاظ حدیث اصفهان نوشته که خوشبختانه نسخه‌ای از آنرا در کتابخانه طاهریه محفوظ دیدم . حافظ ابونعیم گرچه مطالب اخبار اصفهان ابن حبان و تاریخ اصفهان ابن منده را در اخبار اصفهان خود نقل و تکمیل کرده ولی این نقل و تکمیل هرگز از اهمیت کتاب اصفهان ابن حبان نمی‌کاهد که از حیث تاریخ تألیف بر تاریخ اصفهان حمزه بن حسن هم سبقت دارد .

خوشبختانه اصفهان بواسطه وضع فرهنگی ممتازی که در صده چهارم و پنجم و ششم هجری پیدا کرده بود صاحب کتابهای معتبری در تاریخ آثار و رجال خود بوده که از آن میان اخبار اصفهان حافظ ابونعیم و محاسن مافروخی چاپ شده و یک ترجمه قدیمی از محاسن هم به زبان فارسی به چاپ رسیده است که تاحدی وضع آن را در صده هشتم هجری مینماید . در کتابخانه اسلامی لکنه اسم نسخه‌ای از تاریخ اصفهان تالیف فیروز آبادی صاحب قاموس را دیدم که از کتابخانه صدیق حسن خان در بوپهال بدانجا انتقال یافته بود .

جمع آوری این آثار و استفاده از آنها برای شناختن اصفهان به ما این

امکان را میدهد که بطور اکمل و افضل بتوانیم سهم اصفهان را در تاریخ تمدن و فرهنگ ایران معرفی کنیم .

مسلم است افزودن فهرستی از آنچه هنوز برجا مانده از آثار اصفهان بر این مجموعه جلوه‌ی بی‌ظنیری بدان میبخشد ، جلوه‌ای که اصفهان را صاحب امتیاز درجه اول بشمار می‌آورد و نشان میدهد شهری که در دوران پیش از اسلام مرکز تربیت سپاهی و تنظیم امور جنگ و دفاع از کشور بوده در دوران اسلامی یکی از چند مرکز معتبر علوم اوایل و اواخر در عالم اسلامی شده بود چندی پیش ترجمه‌ی یکی از متون لاتینی مکتب اسکولاستیک را به فارسی در دست فروشنده‌ای دیدم و او را به کتابخانه‌ی ملی تهران رهبری کردم . این متن در دوره صفویه و در اصفهان بزبان فارسی نقل شده بود .

در دوزه آرامنه جلفای اصفهان بقایای يك چاپخانه قدیمی نگهداری می‌شود که به روزگار صفویه در اصفهان تأسیس شده بود .

در برخی از مجموعه‌های مکاتیب مربوط به عهد صفوی نامه‌ای را دیده‌ام که پزشکی از پزشکان اصفهان قانون ابن سینای چاپ قرن شانزدهم ایتالیا را بکسی اهدا میکند .

این شواهد مینماید اصفهان به حال جنبش برای قبول تحول جدیدی در میدان فلسفه و علم و هنر بود که ناگهان با حادثه هجوم محمود غلجائی و سقوط روبرو شد ، سقوطی که هنوز به اصفهان امکان آن رانداده که قدبرافرازد .